

خردسالان

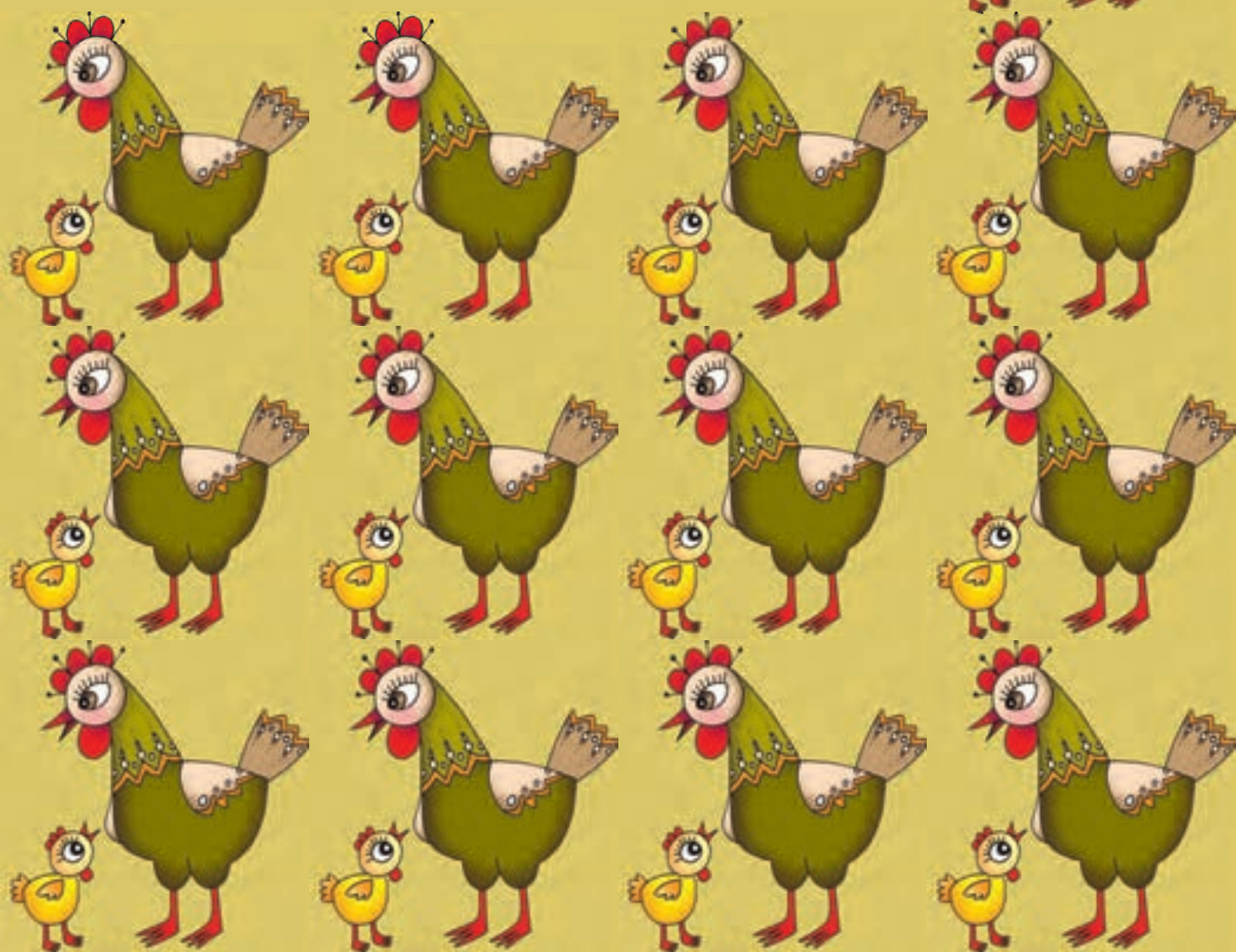
دوست

سال ششم

شماره ۳۳۸ ، شنبه

۶ تیرماه ۱۳۸۸

۵۰۰ تومان



۱۶



در پارک

۱۸



سیب

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های ایمنی

۳



با من بیا...

۴



بادکنک

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



تاپ تاپ خمیر

۱۱



جدول

۱۲



تصویر ماه!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۸۶/نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامنی بیا...



دوست من سلام.

من مرغ هستم. مادر مهربان جوجه‌ها! از صبح تا شب این طرف و آن طرف می‌روم. قدقدقا می‌کنم و دانه می‌خورم. من در روستا زندگی می‌کنم. روستای ما، پر از خانه‌های کوچک و زیباست. مزرعه‌هایش سبز است و مردمانش خیلی مهربان هستند. آن‌ها، به من و جوجه‌هایم، هر روز آب و دانه می‌دهند، من هم برایشان تخم می‌گذارم و با این کار آن‌ها را خوش حال می‌کنم.

راستی! می‌دانستی که خوردن تخم مرغ خیلی مفید است؟! پس خوردن آن را فراموش نکنی!
حالا اگر آماده‌ای برای ورق زدن مجله،
با من بیا...



بادکنک



بادکنک از دست دخترک ول شد و رفت هوا. دخترک دوید دنبالش. اما باد آن را برداشت و برد تا به دشت رسید. باد، از بس که خسته بود، توی دشت خوابید. گاو، سرش توی علف‌ها بود و دمش توی هوا می‌رقصید. بادکنک رفت و دور دمش چرخید. گاو، دم بادکنکی‌اش را که دید، خندید و دور دشت چرخید. بادکنک هم بالا و پایین پرید و خندید. دخترک نفس زنان از راه رسید و فریاد کشید: «آهای! بادکنک! این جایی؟» گاو، تا دخترک را دید، دم بادکنکی‌اش را بالا گرفت و تندتر دوید. دخترک هم دنبالش دوید. گاو دوید و دوید تا به جنگل رسید. از بس دوید، خسته شد و همان‌جا خوابید. میمون روی درخت نشسته بود و دمش توی هوا می‌رقصید. بادکنک خندید و دم گاو را ول کرد و از این شاخه به آن شاخه پرید. دخترک نفس زنان از راه رسید. فریاد کشید: «آهای بادکنک! این جایی؟» میمون تا دخترک را دید، دم بادکنکی‌اش را بالا گرفت و تندتر پرید. دخترک هم دنبالش دوید. اما بادکنک گیر کرد به شاخه‌ی درخت و میمون با دم خالی پرید. کلاغ بادکنک





را دید. آن را به نوکش
گرفت و پر زد و پرید.
بادکنک گفت: «کلاغه، دمت
کو؟» کلاغ قار زد: «دم ندارم.
اما نوک دارم!» تا کلاغ قار
زد: «بادکنک از نوکش ول

شد و آن پایین، دخترک را دید. بادکنک
فریاد زد: «آهای! تو این جایی؟» دخترک نفس
زنان رسید و گفت: «آره، آره من اینجام!» بعد
پرید و نخ بادکنک را کشید و از خوشی، دور خودش
چرخید. دخترک صدای ماع ماع شنید. بعد هم جیغ و
جیغ شنید و قار قار شنید و گاو و میمون و کلاغ را دید.
- ماع، جیغ، قار، بازم بازی، بازم بازی ...

باد از ماع جیغ قار بیدار شد و بادکنک خندید.
باد دوید. بادکنک دنبال باد دوید. دخترک دنبال
بادکنک دوید. گاو دنبال دخترک دوید.
میمون دنبال گاو دوید و کلاغ دنبال
میمون دوید.

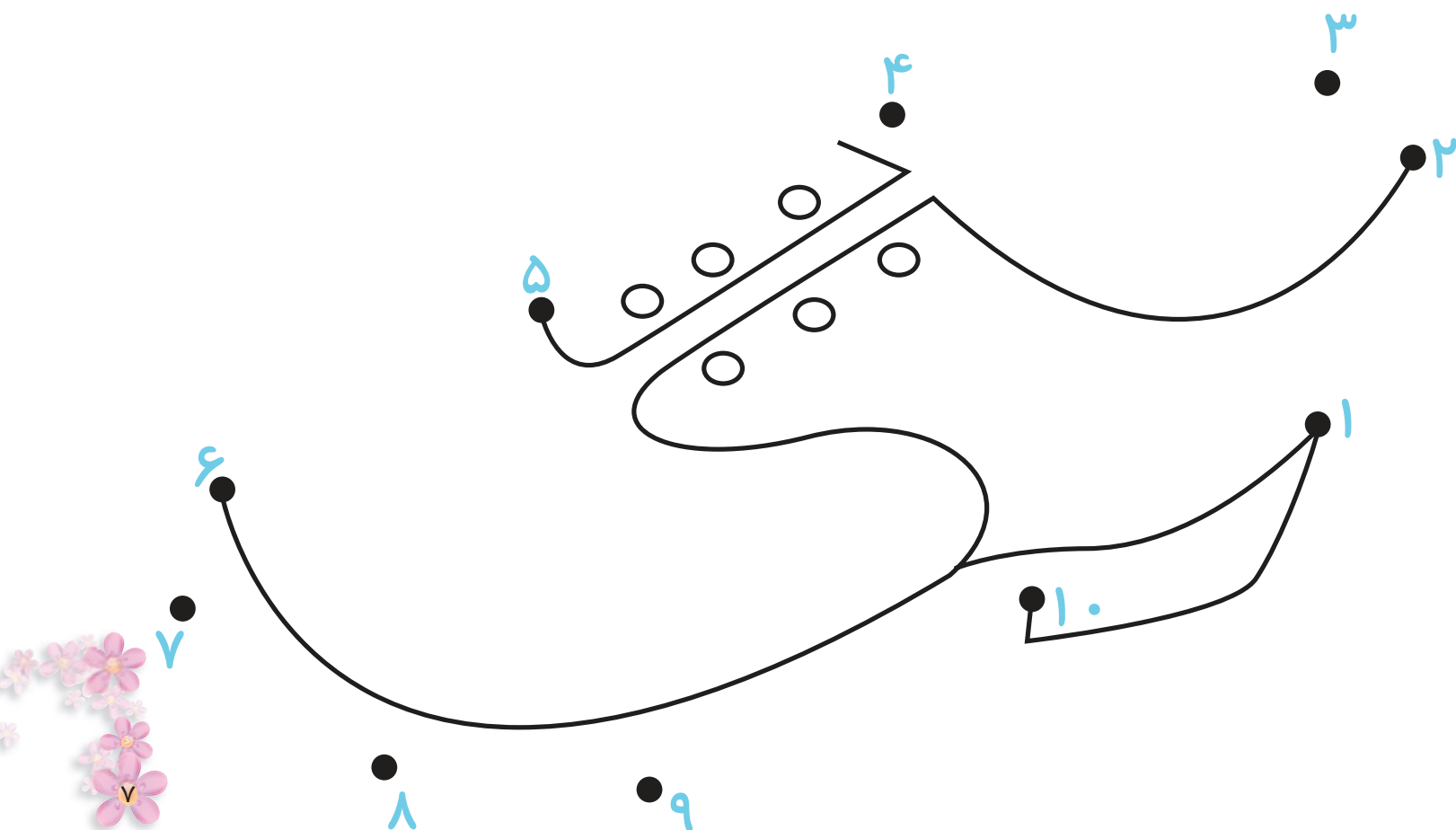




نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها

من و حسین می‌خواستیم نقاشی بکشیم. مادرم یک کاغذ به من داد و یک کاغذ به حسین. نقاشی من خیلی قشنگ شده بود. اما حسین، آن قدر نقاشی‌اش را خط‌خطی کرد که کاغذش پاره شد. آن وقت می‌خواست یک کاغذ نقاشی مرا بگیرد. من ندادم و او گریه کرد. مادرم می‌خواست یک کاغذ دیگر به حسین بدهد. گفتم: «حسین نباید کاغذ نقاشی‌اش را پاره می‌کرد. شما گفته بودید که امام همیشه از کاغذهای کوچک هم برای نوشتن استفاده می‌کردند و هیچ وقت کاغذ سفید را دور نمی‌انداختند.» مادرم گفت: «آفرین به تو که این قدر عاقل هستی. اگر کسی بداند که کاری اشتباه است و آن را انجام دهد، کار بدی کرده. اما حسین آن قدر کوچک است که نمی‌داند چه کاری خوب و چه کاری بد است.» گفتم: «نقاشی کشیدن هم بلد نیست و فقط خط‌خطی می‌کند.» مادرم مرا پوسید و گفت: «اما تو، هم خوب نقاشی می‌کشی و هم می‌دانی چه کاری بد است. پس به حسین هم یاد بده تا کمتر اشتباه کند.» ما یک کاغذ دیگر به حسین دادیم. آن را پاره نکرد. تمام صفحه را خط‌خطی کشیده بود و می‌گفت: «گل!»





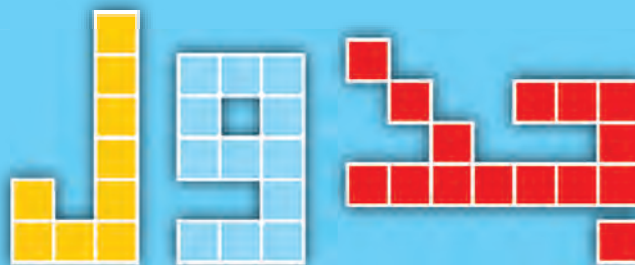
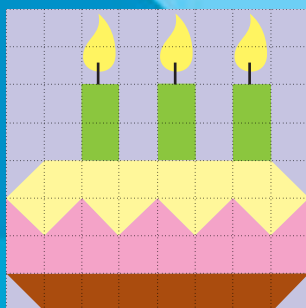
تاپ تا پ خمیر

● مهری ماهوتی

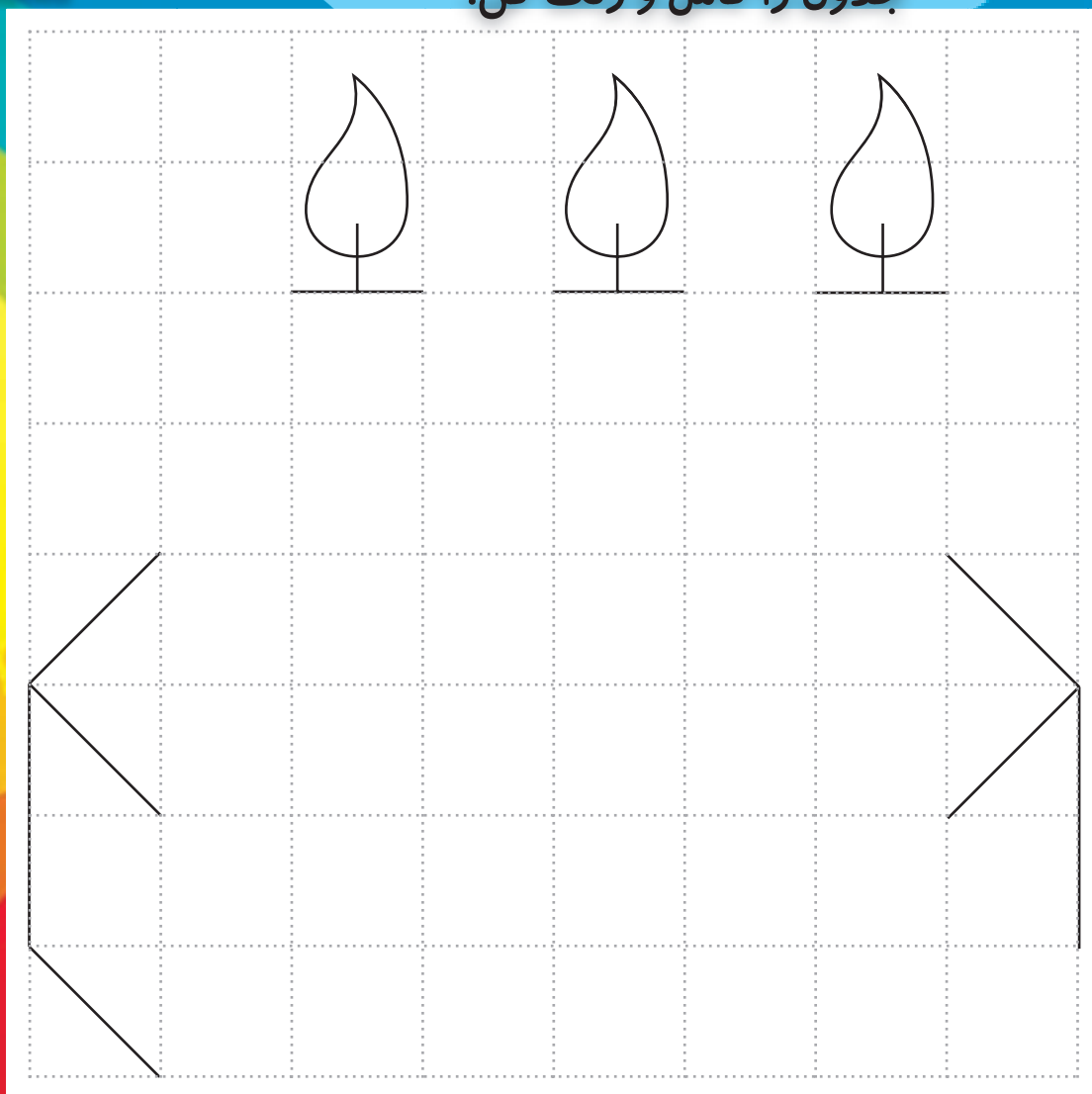


تاپ تاپ خمیر
شیشه پر پنیر
قدم، قدم، یواش یواش
رسیده این جا، موش پیر
دوست داره فندق بخور همیشه
پسته و گردو بخوره، نمی شه
گندم دونه دونه توی انبار
این آقا موش نشسته این جا بی کار!
طفلکی دندون موشی هاش خرابه
غذاش فقط نون و پنیر و آبه!





جدول را کامل و رنگ کن.



تصویر ماه



با بابا از عصر
او مدیم پارک. حالا
شب شده. بابا گفت یک
دقیقه می ره یک کار مهم
انجام بده...

من هم می خوام
برم کنار استخر پارک!



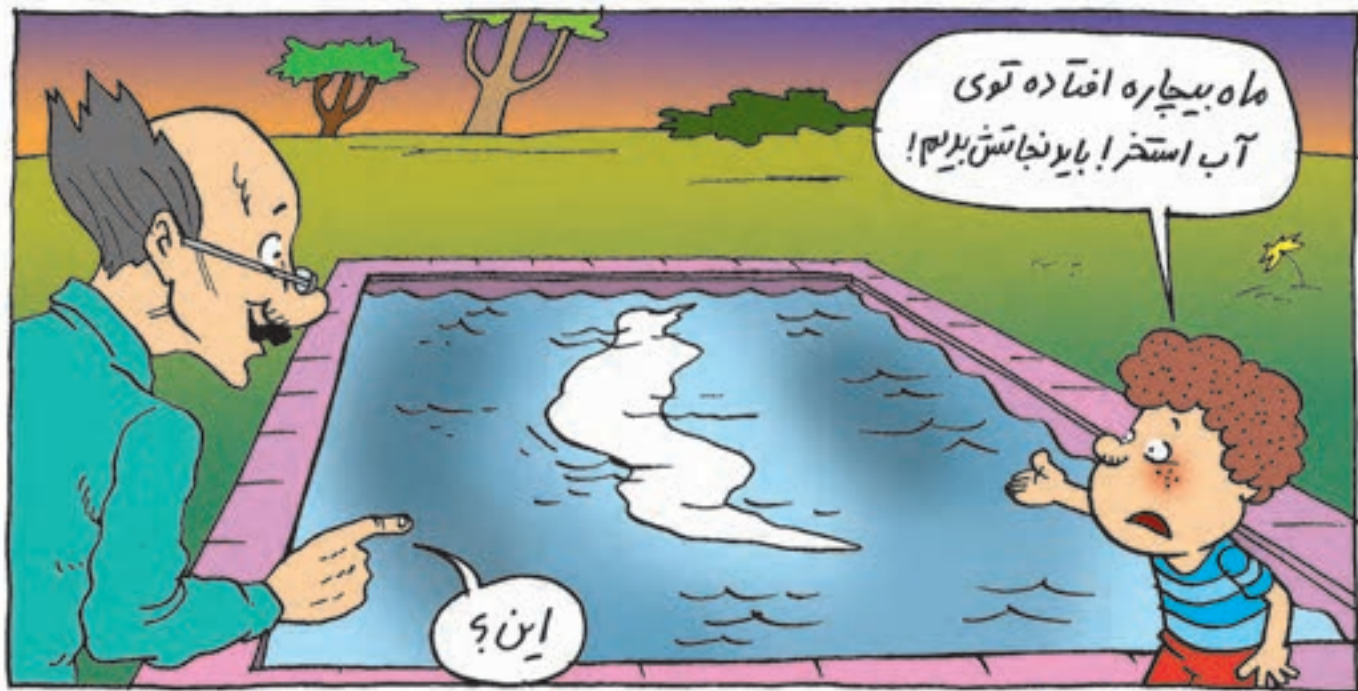
... ماهی ...
... ماهی ... ماه ...
ماه؟! ...

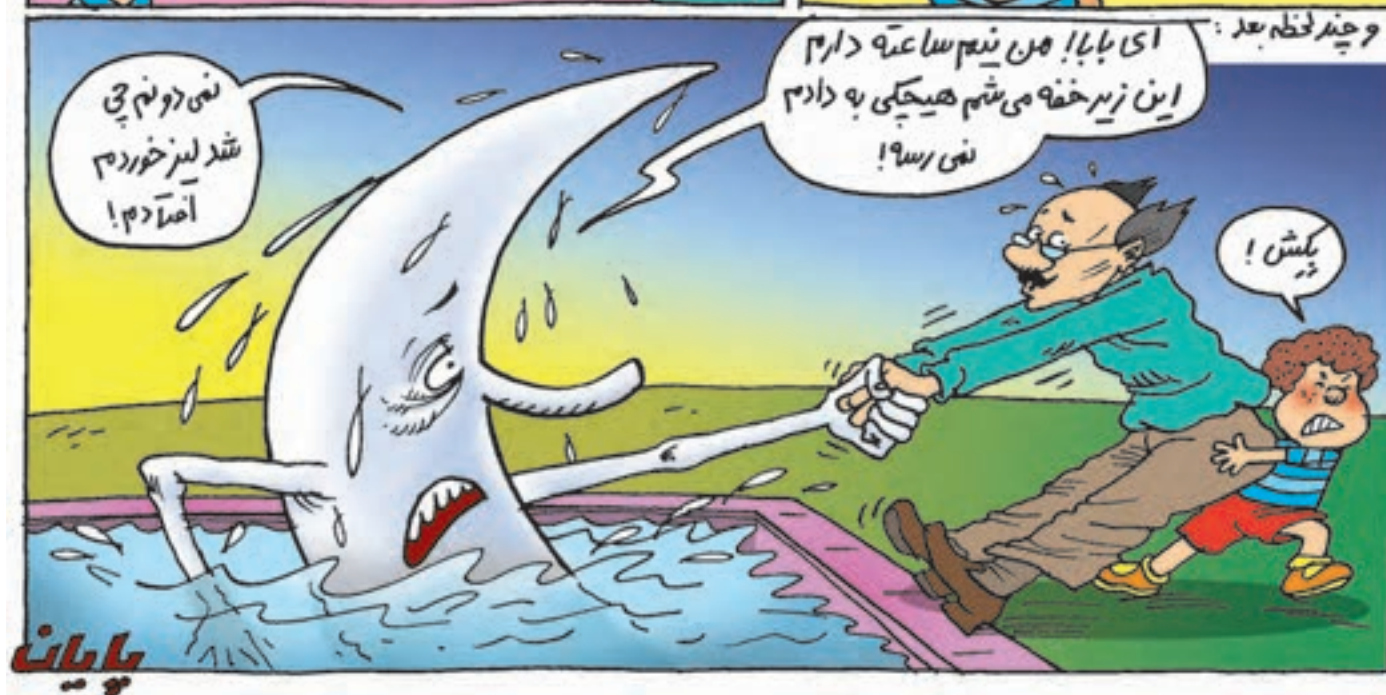
بزار ببینم توی این استخر، ماهی
هم پیدا می شه...



وای چه ماه
قشنگی!









در پارک

من و مامانم به پارک رفته بودیم.
مورچه هم با مامانش به پارک آمد.
من سرسره سوار شدم و سر خوردم پایین!
مورچه از چمن‌ها بالا رفت و روی آن‌ها سر خورد پایین!
من تاپ سوار شدم. مورچه هم روی برگ‌ها نشست و تاپ خورد.
مامان مورچه، روی نیمکت پهلوی مامان من نشسته بود!





با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودکان، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



موش



سیب



بز



گوسفند



گاو

سیب

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

بزرگی بود که نزدیک یک باغ  زندگی می‌کرد. یک روز  و  و  و  با خوش حالی به باغ  رفت و چهار تا  برداشت و با خودش به خانه آورد. یک  برای ، یک  برای ، یک  برای  و یک  هم برای خودش.  خیلی گرسنه بود. با خودش گفت: «یک سهم من است. آن را می‌خورم تا  و  و  بیایند.» یک  را خورد. به به! چه  خوش مزه‌ای! بعد منتظر نشست تا مهمان‌ها بیایند. کمی بعد



یک ، یک  دیگر برداشت و گفت: « خیلی کوچک است. نمی‌تواند یک

 درسته را بخورد. یک گاز از این  می‌خورم تا مهمان‌ها برسند.» اما یک گاز

 یعنی خوردن همه‌ی ! حالا فقط دو تا  مانده بود.  با خودش

گفت: «این دو تا  را که نمی‌توانم بین  و  و  تقسیم کنم. بهتر است

این دو تا  را هم بخورم و دوباره به باغ بروم و برای آن‌ها  بیاورم.» 

دو تا  باقی مانده را هم خورد. همین موقع  و  و  از راه رسیدند.

 یک  برای  آورده بود!  هم یک  برای  آورده بود،

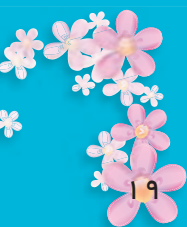
درست مثل  که او هم یک  برای  آورده بود! اما ، آن قدر

 خورده بود که دیگر نمی‌توانست  بخورد!

برای همین هم ،  خودش را خورد. ،  خودش را خورد و 

هم  خودش را خورد. آن روز به همه خیلی خوش گذشت. مهمانی ، در کنار

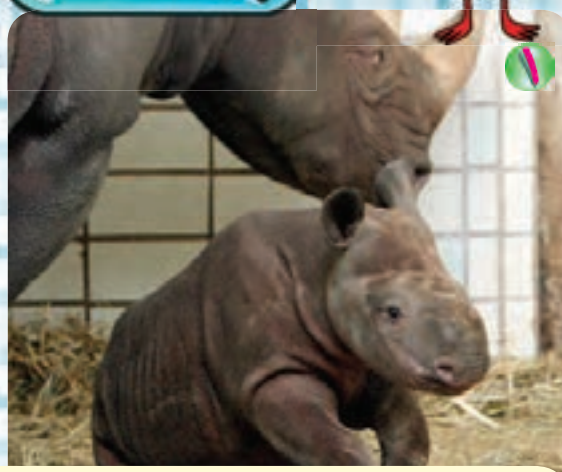
باغ !



قصه‌ی حیوانات



او باغ وحش را دوست نداشت. برای همین هم اصلاً خوش حال نبود.



کرگدن کوچولو، در یک باغ وحش به دنیا آمده بود.



صبح روز بعد، مادر به همراه کرگدن کوچولو، برای همیشه از باغ وحش رفتند.



یک روز مادر، تصمیم مهمی گرفت.





همه از دیدن آن‌ها خیلی خوش حال شدند.



آن‌ها به جایی برگشتند که مادر کرگدن در آن جا
به دنیا آمده بود.



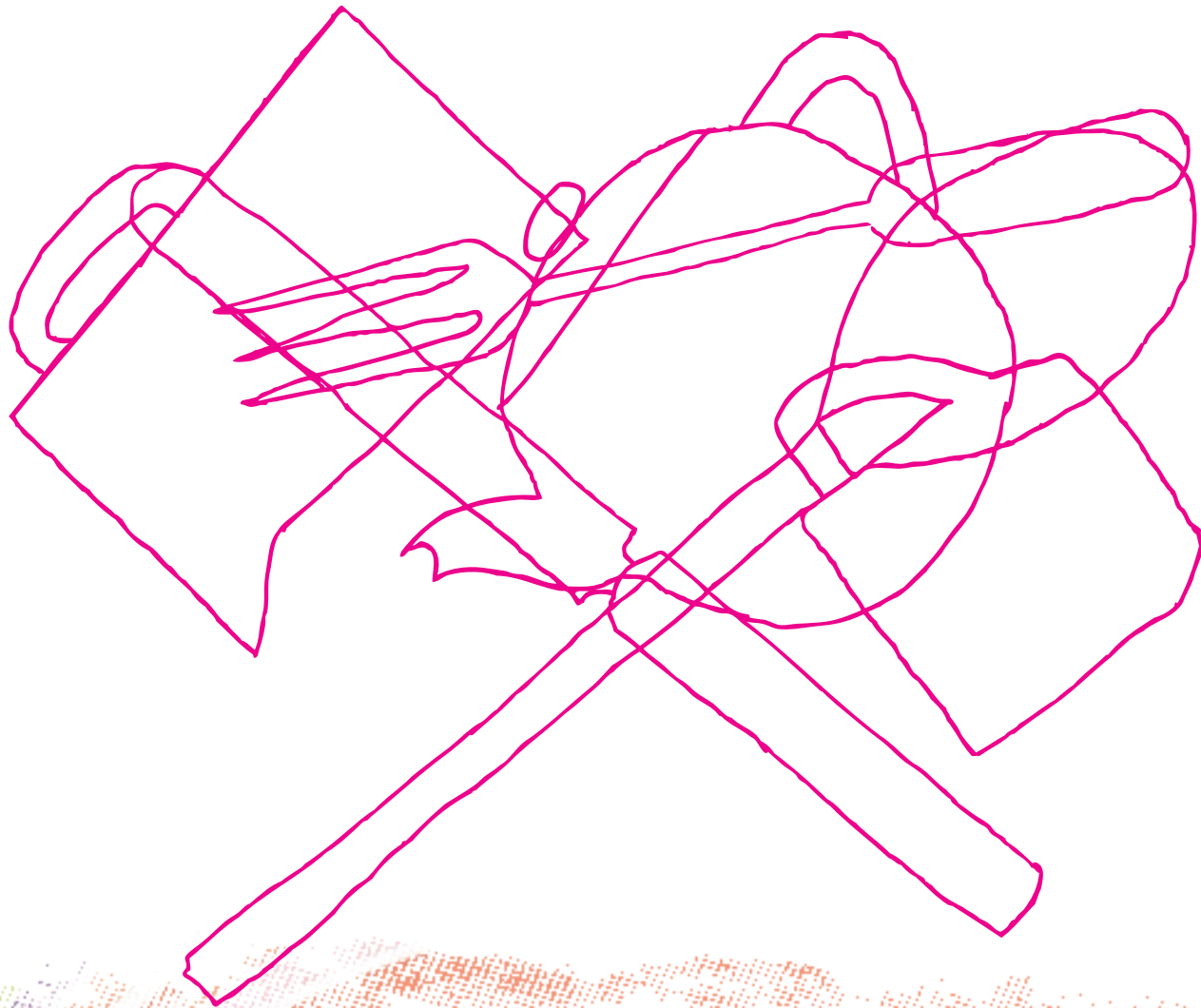
حالا کرگدن کوچولو، در یک چمنزار
زیبا زندگی می‌کند و خیلی شاد است!





بازی

به این شکل بادقت نگاه کن. چند وسیله‌ی آشپزخانه را می‌توانی در آن پیدا کنی؟



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸ - هر ماه ۴

شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی

تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲

امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور

بهای یک شماره هفتگی دوست

خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال

اروپا، افریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال

امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور

که در ایران سکونت دارند می‌توانند مبلغ فوق را به

حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از

کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

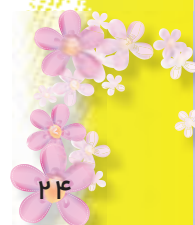
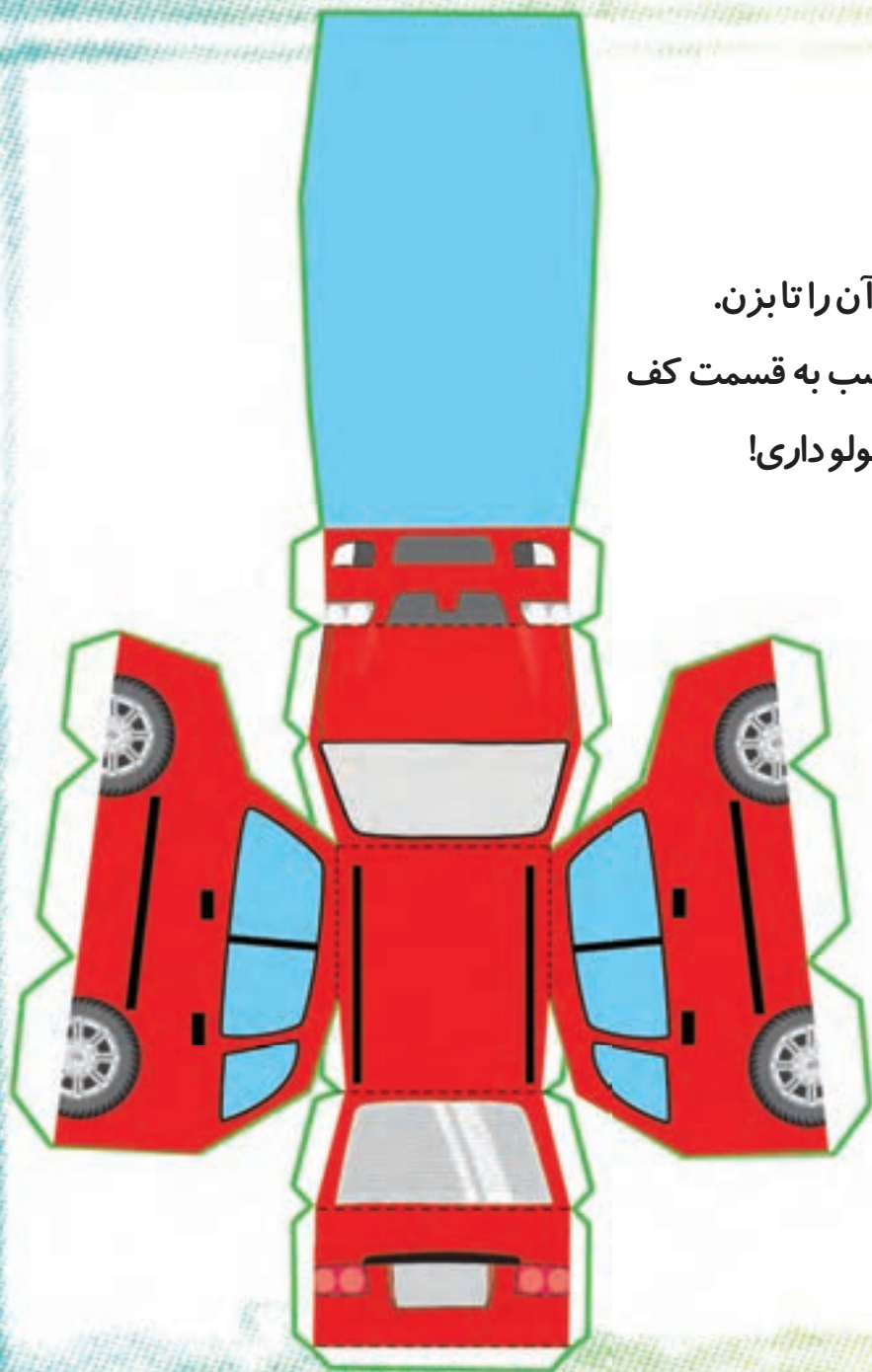
مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

کار دستی

این شکل را از روی خط سبز قیچی کن.
قسمت آبی مربوط به زیر ماشین است آن را تا بزن.
قسمت های سفید را هم تا بزن و با چسب به قسمت کف
ماشین بچسبان حالا تو یک ماشین کوچولو داری!





بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

دوستان عزیز! لطفاً پیشنهاداتی، شکایات، درخواست‌ها و خودتان
یک پاکت نامه پان سیصد و ده هزار، صادر کنید.



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

دوست خردسالان



ترانه های ایمنی

مصطفی رحماندوست

قو، قو، قو، قو

چاقوی تیزی داشتیم

چاقوی تیز ما کو؟

چاقو تو دست مادری

مادر جونم، چاقو رو می

بالا و پایین می بره

هویج رو با چاقوی تیز

ریز می کنه، ریزه، ریزه، ریزه

این ور و اون ور می کنه

لیمو و قارچ و گوجه رو

ریز می ریز و پرپر می کنه

تا این که به سوپ پیزه

به سوپ خوب و خوش مزه



